

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده، با رحم

الف، لام، را. این آیت های کتاب روشن کننده است. (1)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (2)

هر آئینه ما فرو فرستادیم آن را قرآنی عربی تا باشد شما بفهمید. (2)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الْغَافِلِينَ (3)

ما بیان می کنیم برای تو بهترین قصه ها را به آنچه می فرستیم ما وحی به سوی تو این

قرآن را و (حال) اینکه بودی تو از پیش آن البته از بی خبران. (3)

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (4)

و قتیکه گفت یوسف برای پدرش: ای پدر من هر آئینه من (خواب) دیدم یازده ستاره را و

آفتاب را و مهتاب را، (خواب) دیدم آنها را برای من سجده کننده گان. (4)

قَالَ يَبْنِي لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ - إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (5)

گفت: ای پسر من نکن بیان خواب خود را بر برادران خود پس می کنند اندیشه برای تو

اندیشه ئی؛ هر آئینه شیطان برای انسان دشمن آشکار است. (5)

وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ - أَلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَيَّ - أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (6)

و این چنین برمی گزیند ترا پروردگار تو و می آموزاند ترا از تعبیر سخنان و می کند تمام

نعمت خود را بر تو و بر خانواده یعقوب همان طور که تمام کرد آن را بر دو پدرکلان تو

از پیش ابراهیم و اسحاق. هر آئینه پروردگار تو دانا، نهایت هوشیار است. (6)

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ - آيَاتٍ لِلْسَّائِلِينَ (7)

البته به یقین است در (قصه) یوسف و برادرانش نشانه ها برای سؤال کننده گان. (7)

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا - أَبِينَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (8)

و قتیکه گفتند: البته یوسف و برادرش دوست تر اند به سوی پدر ما و ما گروهی

نیرومندی هستیم هر آئینه پدر ما البته در اشتباه روشنی است. (8)

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (9)

بکشید یوسف را یا بیفکنید او را در سرزمینی می شود خالی برای شما توجه پدر شما و باشید از بعد این گروه شائسته کاران. (9)

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (10)

گفت گوینده از ایشان: نکشید یوسف را و بیفکنید او را در قعر چاه برگیرد او را کدام مسافر اگر هستید شما کار کننده گان. (10)

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ (11)

گفتند: ای پدر ما چیست برا تو که نمی کنی اعتماد ما را بر یوسف و هرآئینه ما برای او البته نیک خواهانیم؟ (11)

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (12)

بفرست او را همراه ما فردا بخورد میوه بسیار و بازی کند و هرآئینه ما او را البته محافظه کننده گانیم. (12)

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (13)

گفت: هرآئینه من البته غمگین می سازد مرا که ببرید او را و می ترسم من اینکه بخورد او را گرگ و شما از او بی خبران باشید. (13)

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَسِرُونَ (14)

گفتند البته اگر بخورد او را گرگ و ما گروه نیرومندیم هرآئینه ما آن وقت البته باشیم زیان رسیده گان. (14)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (15)

پس چون رفتند با او و موافقه کردند اینکه بگذارند او را در قعر چاه. و وحی فرستادیم ما به سوی او که البته خبر دهی ایشان را به کار ایشان این و ایشان نفهمند. (15)

وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (16)

و آمدند (به پیش) پدر شان شبانگاه گریه کنان. (16)

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (17)

گفتند: ای پدر ما هرآئینه ما رفتیم مسابقه می کردیم و گذاشتیم (ترک کردیم) یوسف را نزد کالای خود پس خورد او را گرگ؛ و نیستی تو باور دارنده برای ما و اگر چه هستیم ما راستگویان. (17)

وَ جَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً لِي فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ

## عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (18)

و آمدند بر (با) پیراهن او با خون دروغین. گفت: بلکه آراسته است برای شما نفس های شما کاری را؛ پس شکیبائی نیک است و خدا طلب مدد می شود از او بر آنچه شما می کنید بیان.

## (18)

وَ جَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ صلى قَالَ يَبْشُرِي هَذَا عَلِمٌ وَ أَسْرُوهُ بِضَعَّةً ۖ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (19)

و آمد قافله ئی پس فرستادند آب آور خود را پس انداخت دلو (سطل) خود را؛ گفت: ای مژده این نوجوانی است. و پنهان کردند او را سرمایه ئی. و خدا دانا است به آنچه می کردند.

## (19)

وَ شَرَّوهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (20)

و فروختند او را به بهای ناقص (بسیار کم) درهم های شمرده شده و بودند در باره او از بی علاقه مندان. (20)

وَ قَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ ۖ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ ۖ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۖ وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ ۖ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۖ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۖ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (21)

و گفت آنکه خرید او را از مصر برای زن خود: گرامی دار جایگاه او را شاید اینکه نفع دهد ما را یا بگیریم او را فرزندی. و این چنین منزلت دادیم برای یوسف در سر زمین و تا بیاموزانیم او را از تعبیر سخنان. و خدا مسلط است بر کار خود ولیکن بسیاری مردم نمی دانند. (21)

وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا ۖ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (22)

و چون رسید رشد خود را دادیم ما او را هوشیاری و دانش. و این چنین پاداش می دهیم ما نیکو کاران را. (22)

وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۖ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ صلى إِنَّهُ رَبِّي ۖ أَحْسَنَ مَثْوَايَ صلى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (23)

و طلب کرد او را زنی که او در خانه خود بود از جان او و بسته کرد دروازه ها را و گفت پیش بیا برای تو هستم. گفت: پناه می برم به خدا؛ هرآئینه او است پروردگار من، نیکو ساخت جایگاه مرا؛ هرآئینه او نمی سازد رسته گار ستم گاران را. (23)

وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ صلى وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ ۖ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ ۖ وَ الْفَحْشَاءَ ۖ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ (24)

و البته به یقین قصد کرد آن زن به او و قصد کردی (یوسف) به او (آن زن) اگر نبود اینکه دید (یوسف) دلیل پروردگار خود را. این چنین کردیم تا باز داریم از او بدی را و بی حیائی

را. هر آئینه او از بنده گان گزیده ما است. (24)

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَ قَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ ۗ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سُوءًا اِلَّا اَنْ يُسْجَنَ اَوْ عَذَابٌ اَلِيمٌ (25)

و دویدند به سوی دروازه و پاره کرد آن زن پیراهن او را (یوسف را) از پشت و یافتند آن دو شوهر زن را نزدیک دروازه. گفت آن زن: چیست جزای کسیکه قصد کند به زن تو بدی مگر اینکه زندانی شود یا عذاب درد دهنده. (25)

قَالَ هِيَ رَاوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي ۗ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ (26)

گفت: او (زن تو) طلب کرد مرا از جان من. و گواهی داد گواهی از اهل زن اگر است پیراهن او پاره از جلو پس این زن راست گفته است و او (یوسف) است از دروغ گویان. (26)

وَ اِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ (27)

و اگر است پیراهن او پاره از عقب پس این زن دروغ گفته است و او (یوسف) است از راست گویان. (27)

فَلَمَّا رَاَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ اِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ ۗ اِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيْمٌ (28)

پس چون دید پیراهن او (یوسف) را پاره از عقب گفت: هر آئینه این (قضیه) از دسیسه کاری شما زن ها است؛ هر آئینه دسیسه کاری شما زن ها بزرگ است. (28)

يُوسُفُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا ۗ وَ اسْتَغْفِرِيْ لِذَنْبِكِ ۗ اِنَّكَ كُنْتِ مِنَ الْخٰطِئِيْنَ (29)

یوسف! در گذر از این. و طلب آمرزش کن برای گناه خود ای زن؛ هر آئینه تو (ای زن) هستی از خطا کننده کاران. (29)

وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَأَةَ الْعَزِيْزِ تُرَاوِدُ فَتَقَدِّمُهَا عَنْ نَفْسِهَا ۗ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ۗ اِنَّا لَنَرٰهَا فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (30)

و گفت زنانی در شهر که زن عزیز می طلبد خادم خود را از جان او؛ به یقین جا گرفته است در دل آن زن عشقی؛ هر آئینه ما می بینیم او را در گمراهی آشکار. (30)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ وَ اَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَ اَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِيْنًا وَ قَالَتْ اَخْرُجْ عَلِيْهِنَّ ۗ اِنَّهِنَّ رٰاِيْنُهُنَّ ۗ وَ قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حٰشَ لِلّٰهِ مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ (31)

پس چون شنید زن عزیز غیبت ایشان را فرستاد به سوی ایشان و آماده کرد برای ایشان بالش ها (مجلس مهمانی) و داد هر یک از ایشان را کاردی و گفت: بیرون بیا بر ایشان؛ پس وقتی که دیدند او را (یوسف را) بزرگوار دیدند او را و بریدند دست های خود را و گفتند: چقدر کامل است خدا نیست این انسانی، نیست این مگر فرشته ئی گرامی. (31)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ صلى وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي صلى فَاسْتَعْصَمَ صلى وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا أَمُرُهُ  
لَيَسْجَنَ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّغِيرِينَ (32)

گفت زن عزیز: پس این است آنکه ملامت کردید مرا در باره او؛ و البته به یقین طلب کردم  
او را از جان او پس نگاه داشت او؛ و البته اگر نکند آنچه فرمان می دهم او را البته زندانی  
شود و البته باشد از خوار شده گان. (32)

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي صلى - إِلَيْهِ صلى وَ إِلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنَّ  
مِنَ الْجَاهِلِينَ (33)

گفت: ای پروردگار من زندان دوست تر است به سوی من از آنچه می خوانند مرا به سوی  
آن؛ و اگر باز نداری از من دسیسه ایشان را شاید میل کنم به سوی ایشان و باشم از نادانان.  
(33)

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ صلى إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (34)

پس پذیرفت (دعای او را) برای او پروردگار او پس باز داشت از او دسیسه زن ها را.  
هر آئینه خدا او است شنوا، دانا. (34)

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ صلى حَتَّىٰ حِينٍ (35)

باز ظاهر شد برای ایشان از بعد آنچه دیدند نشانه ها را که البته زندانی کنند او را تا مدتی.  
(35)

وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ صلى قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي صلى - أَرَانِي صلى - أَعْصِرُ خَمْرًا صلى وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّي صلى - أَرَانِي صلى -  
أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ صلى نَبَّأْنَا بِتَأْوِيلِهِ صلى إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (36)

و داخل شد همراه او زندان را دو نوجوان؛ گفت یکی از آن دو: هر آئینه من (خواب) دیدم که  
می فشارم شرابی؛ و گفت دیگری که: هر آئینه من (خواب) دیدم که بر می دارم بالای سر  
خود نانی می خورد پرنده از آن؛ خبر ده ما را به تعبیر آن؛ هر آئینه ما می بینیم ترا از  
نیکوکاران. (36)

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ صلى - إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ صلى قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا صلى ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي صلى - إِنِّي  
تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (37)

گفت: نیاید شما را غذای که روزی داده می شوید آن را مگر آنکه خبر دهم شما را به تعبیر  
آن پیش آنکه بیاید به شما. آن است از آنچه آموخته است مرا پروردگار من. هر آئینه من  
ترک کردم دین قومی را که نمی آورند ایمان به خدا و ایشان به آخرت ایشانند نا معتقدان.  
(37)

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي صلى - إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ صلى مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ صلى - ذَلِكَ مِنْ  
فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (38)

و پیروی می کنم دین پدرانم ابراهیم را و اسحاق را و یعقوب را. نیست برای ما اینکه

شریک کنیم به خدا از چیزی. این از فضل خدا است بر ما (ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف) و بر مردم ولیکن بسیاری مردم نمی کنند سپاس گذاری. (38)

يَصْحَبِي السَّجْنِ ءَ اَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمْ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (39)

ای دو یار زندان آیا معبودان جدا گانه بهتر اند یا خدا، یگانه، غالب؟ (39)

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ - اِلَّا اَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَ اَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ؕ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ؕ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوْا - اِلَّا اِيَّاهُ ؕ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ (40)

نمی پرستید از غیر او مگر نام هائی که نام نهاده اید آن ها را شما و پدران شما نفرستاده است خدا بر آن ها از دلیل. نیست فرمانروائی مگر برای خدا. فرمان داده است اینکه نپرستید مگر تنها او را. این است دین راست ولیکن بسیاری مردم نمی دانند. (40)

يَصْحَبِي السَّجْنِ اَمَّا اَحَدُكُمْ فَيَسْتَقِي رَبَّهُ خَمْرًا ص ل و اَمَّا الْاٰخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَاسِهِ ؕ قُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيْهِ تَسْتَفْتِيَانِ (41)

ای دو یار زندان اما یکی از شما پس می نوشاند مولای خود را شرابی؛ و اما دیگری پس بر دار زده می شود پس می خورد پرنده از سر او. فیصله کرده شده کاری که درباره آن سؤال می کنید هر دوی شما. (41)

وَ قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِيْ عِنْدَ رَبِّكَ فَاَنْسَسَهُ الشَّيْطٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِ ؕ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِيْنَ (42)

و گفت برای آنکه گمان کرد که او نجات یابنده است از آن دو: یاد کن مرا نزد مولای خود پس فراموش ساخت او را شیطان یاد مولای او پس ماند در زندان چند (3-9) سال. (42)

وَ قَالَ الْمَلِكُ اِنِّيْ - اَرِيْ سَبْعَ بَقَرٰتٍ سِمٰنٍ يَّاكُلُهِنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعُ سُنْبُلٰتٍ خُضْرٍ وَ اٰخَرَ يَابِسَتٍ ص ل يَا اَيُّهَا الْمَلَا اَفْتُونِيْ فِيْ رُءْيَايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُوْنَ (43)

و گفت پادشاه: هر آئینه من دیدم هفت گاو فربه می خورند آن ها را هفت لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر ها را خشک؛ ای اشرافیان فتوا دهید مرا در باره خواب من اگر هستید شما برای خواب ها می کنید تعبیر. (43)

قَالُوْا - اَضَعْتَ اَحْلَمِ ص ل و مَا نَحْنُ بِتَأْوِيْلِ الْاَحْلَمِ بِعٰلَمِيْنَ (44)

گفتند: مغشوش کننده خواب ها است؛ و نیستیم ما به بیان این خواب ها دانشمندان. (44)

وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَ اذْكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنْبِئُكُمْ بِتَأْوِيْلِهِ ؕ فَاَرْسَلُوْنَ (45)

و گفت آنکه نجات یافت از آن دو و به یاد آورد بعد زمانی: من خبر می دهم شما را به بیان آن پس بفرستید مرا. (45)

يُوسُفُ اَيُّهَا الصّٰدِقُ اَفْتِنَا فِيْ سَبْعِ بَقَرٰتٍ سِمٰنٍ يَّاكُلُهِنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُنْبُلٰتٍ خُضْرٍ وَ اٰخَرَ يَابِسَتٍ لَعَلِّي - اَرْجِعُ اِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُوْنَ (46)

یوسف! ای راستگو! فتوا ده ما را در باره هفت گاو فربه می خورند آن ها را هفت لاغر و هفت خوشه سبز و دیگر ها را خشک، تا بود من برگردم به سوی مردم تا بود ایشان بدانند.

(46)

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ - إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ (47)

گفت: می کنید زراعت هفت سال پی در پی پس آنچه درویدید پس بگذاریدش در خوشه آن مگر اندکی از آنچه می خورید. (47)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تُحْصِنُونَ (48)

باز می آید از بعد آن هفت (سال) سخت می خورند آنچه پیشاپیش کرده اید (ذخیره کرده اید) برای آنها مگر اندکی از آنچه نگاه می دارید. (48)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (49)

باز می آید از بعد آن سالی که در آن داده می شود باران فراوان مردم، و در آن آب می فشرند (از انگور، انار، زیتون و امثال آن). (49)

وَ قَالَ الْمَلِكُ انْتُونِي بِهِ <sup>صلى</sup> فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (50)

و گفت پادشاه: بیاورید پیش من او را؛ پس چون آمد او را (نزد یوسف) فرستاده (نماینده پادشاه) گفت (یوسف): برگرد به سوی مولای خود پس سؤال کن او را چیست حال زنان آنانکه بریدند دست های خود را. هرآئینه پروردگار من به دسیسه ایشان دانا است. (50)

قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاِنَّ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ (51)

گفت (پادشاه): چه بود حال شما زن ها وقتیکه طلب کردید یوسف را از جان او. گفتند زن ها چقدر کامل است خدا نمی دانیم ما بر او از بدی. گفت زن عزیز: اکنون روشن شد سخن راست من طلب کردم او را از جان او و هرآئینه او البته از راست گوین است. (51)

ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّي لَمْ اَخْنُهٗ بِالْعَيْبِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الضّٰلِّينَ (52)

این تا بداند (عزیز مصر) اینکه من نکردم خیانت او را در نادیده (خفا) و اینکه خدا نمی کند رهنمائی دسیسه خیانت کننده گان را. (52)

وَمَا اُبْرِيْ نَفْسِيْ - اِنَّ النَّفْسَ لَامّٰرَةٌ بِالسُّوْءِ - اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ - اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رّٰحِيْمٌ (53)

و نمی دهم برائت نفس خود را. هرآئینه نفس البته بسیار فرمان دهنده است به بدی مگر آنکه رحم کند پروردگار من. هرآئینه پروردگار من آمرزنده با رحم است. (53)

وَ قَالَ الْمَلِكُ انْتُونِيْ بِهِ - اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِيْ <sup>صلى</sup> فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِيْنٌ اٰمِيْنٌ (54)

و گفت پادشاه: بیاورید پیش من او را می سازم او را مخصوص برای خود؛ پس چون سخن

گفت با او گفت: هر آینه تو امروز پیش ما دارای منزلت و اعتماد هستی. (54)

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ **مِ** إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمِ (55)

گفت (یوسف): مقرر کن مرا بر خزانه های سرزمین؛ هر آینه من نگاه دارنده ئی با اعتماد، دانا هستم. (55)

وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ، نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ **مِ** وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (56)

و این چنین جا دادیم ما برای یوسف در سرزمین می گزید مسکن در آن هر جا که می خواست. می رسانیم به رحمت ما کسی را که می خواهیم ما؛ و نمی کنیم ضائع پاداش نیکوکاران را. (56)

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ (57)

و البته پاداش آخرت بهتر است برای آنانکه ایمان آوردند و بودند می کردند پرهیزگاری. (57)

وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (58)

و آمد برادران یوسف پس داخل شدند بر او پس شناخت ایشان را و ایشان از او ناشناسان بودند. (58)

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ، أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي **أُ** فِي الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (59)

و چون آماده کرد ایشان را با اسباب و لوازم ایشان گفت: بیاورید پیش من برادر شما را از پدر شما. آیا نمی بینید اینکه من به تمام می دهم پیمان را و من هستم بهترین میزبانان؟ (59)

فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ، فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَ لَا تَقْرَبُونِ (60)

پس اگر نیاورید پیش من او را پس نباشد پیمان برای شما نزد من و نشوید نزدیک به من. (60)

قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ (61)

گفتند: می خواهیم اجازه درباره او از پدرش و هر آینه ما البته این کار را کننده گانیم. (61)  
وَ قَالَ لِفَتِيِّنِهِ اجْعَلُوا بَضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا **إِلَىٰ** **إِلَىٰ** أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (62)

و گفت (یوسف) برای خدمتگاران خود: بگذارید سرمایه ایشان را در خرجین های شان تا باشد بشناسند آن را وقتیکه برگشتند به سوی خانواده شان، شاید ایشان باز بیایند. (62)  
فَلَمَّا رَجَعُوا **إِلَىٰ** **إِلَىٰ** أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكْتُلُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ



(63)

پس چون برگشتند به سوی پدر خود گفتند: ای پدر ما منع شد از ما پیمانہ پس بفرست همراه ما برادر ما را تا پیمانہ بگیریم و هر آئینه ما از او البته محافظت کننده گانیم. (63)

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ - أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ صلى فَإِنَّهُ خَيْرٌ حَفِظَ صلى وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (64)

گفت: آیا امین گیرم شما را بر او مگر همان طور که امین گرفتم شما را بر برادر او از پیش؟؛ پس خدا بهترین محافظان است؛ و او رحم کننده ترین رحم کننده گان است. (64)  
وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ صلى قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي صلى هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا صلى وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلٌ بَعِيرٍ صلى ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (65)

و چون باز کردند بار های شان را یافتند سرمایه خود را باز گردانیده شده به سوی ایشان؛ گفتند: ای پدر ما چه می خواهیم؛ این است سرمایه ما باز گردانیده شده به سوی ما؛ و می آوریم غذا برای خانواده ما و محافظه می کنیم برادر ما را و می افزائیم پیمانہ یک شتر؛ این است پیمانہ آسان. (65)

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُتُونَ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتِنَنِي بِهِ - إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ صلى فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (66)

گفت: هرگز نمی فرستم او را همراه شما تا آنکه بدهید مرا وعده محکم با سوگند از خدا که البته بیاورید به من او را مگر اینکه شود احاطه به شما؛ پس چون دادند او را وعده محکم با سوگند از خدای ایشان را، گفت: خدا بر آنچه می گوئیم ما نگهبان است. (66)

وَ قَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنِ ابْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ صلى وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ صلى إِنْ أَحْكَمَ إِلَّا لِلَّهِ صلى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ صلى وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (67)

و گفت: ای فرزندانم نشوید داخل از یک دروازه و داخل شوید از دروازه های جدا گانه؛ و نمی سازم غنی از شما از جانب خدا از چیزی؛ نیست فرمانروائی مگر برای خدا؛ بر او اعتماد می کنم؛ و بر او پس باید اعتماد کند اعتماد کننده گان. (67)

وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَ إِنَّهُ لَنُو عَلِيمٌ لَّمَّا عَلَّمْنَاهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (68)

و چون داخل شدند از آن جا که دستور داد ایشان را پدر ایشان نبود که غنی سازد از ایشان از جانب خدا از چیزی مگر حاجتی در نفس یعقوب که انجام داد آن را. و هر آئینه او البته صاحب دانش بود از آنچه آموخته بودیم ما او را ولیکن بسیاری مردم نمی دانند. (68)

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُونُسَ أَوَىٰ - إِلَيْهِ أَخَاهُ صلى قَالَ إِنِّي - أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (69)

و چون داخل شدند بر یوسف جای داد به سوی خود برادر خود را؛ گفت هر آئینه من منم

برادر تو پس نكن غم به سبب آنچه بودند مى کردند. (69)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَيْرِ إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ (70)

پس چون آماده کرد ایشان را با اسباب و لوازم ایشان گذاشت پیاله آب را در خرجین برادر خود باز صدا کرد صدا کننده ئی: ای قافله هر آینه شما البته دزدانید. (70)

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (71)

گفتند و روی آوردند بر ایشان: چه چیز گم کرده اید؟ (71)

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (72)

گفتند: گم کرده ایم ما پیمانۀ پادشاه را و برای کسی که بیاید با آن بار شتر است و من به آن ضامن هستم. (72)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ (73)

گفتند: قسم به خدا البته به یقین دانسته اید شما که نیامده ایم ما تا فساد کنیم در سرزمین و نبوده ایم ما دزدان. (73)

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ- إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (74)

گفتند: پس چیست جزای آن اگر باشید شما دروغ گویان؟ (74)

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ- كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (75)

گفتند: جزای آن کسی که پیدا شود در خرجین او پس او است جزای آن. این چنین جزا می دهیم ما ستم گاران را. (75)

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ- كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ- مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ- نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ- وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (76)

پس شروع کرد با خرجین های ایشان پیش خرجین برادر خود باز بیرون آورد آن را از خرجین برادر خود. این چنین چاره جوئی کردیم ما برای یوسف؛ نبود تا بگیرد برادر خود را در آئین پادشاه مگر آنچه می خواهد خدا. بلند می سازیم مراتب کسی را که می خواهیم ما. و بالای هر صاحب دانش، دانائی است. (76)

قَالُوا- إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلِهِ- فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ- وَ لَمْ يُبَدِّهَا لَهُمْ- قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا- وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (77)

گفتند: اگر می کند دزدی پس به یقین دزدی کرد برادری از او از پیش. پس پنهان کرد آن را یوسف در نفس خود و نکرد آشکار آن را برای ایشان؛ گفت: شما بد تر هستید در منزلت؛ و خدا دانا تر است به آنچه می کنید بیان. (77)

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ- أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ- إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (78)

گفتند: ای عزیز هر آینه برای او است پدری پیر و بزرگواری پس بگیر یکی از ما را به

جای او؛ هر آئینه ما می بینیم ترا از نیکوکاران. (78)

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ - إِنَّا إِذَا أَظْلَمُونَ (79)

گفت: پناه بر خدا اینکه بگیریم مگر کسی را که یافتیم ما مال خود را نزد او هر آئینه ما آن وقت البته باشیم ستم گاران. (79)

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا صَلَّى قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا - أَنْ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ صَلَّى فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ يَأْذَنَ لِي - أَبِي - أَوْ يَحْكَمَ اللَّهُ لِي صَلَّى وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (80)

پس چون نا امید شدند از او خلوت کردند مشوره کنان؛ گفت: کلان ایشان آیا نمی دانید اینکه پدر شما به یقین گرفت بر شما وعده محکم با سوگند از خدا و از پیش آنچه کوتاهی کردید درباره یوسف؛؟ پس هرگز نکنم ترک سرزمین را تا اینکه اجازه دهد برای من پدر من یا کند حکم خدا برای من؛ و او است بهترین حکم کننده گان. (80)

ارْجِعُوا إِلَىٰ - أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (81)

بر گردید به سوی پدر خود پس بگوئید ای پدر ما هر آئینه پسر تو دزدی کرد و ندادیم گواهی ما مگر به آنچه دانستیم ما و نبودیم ما برای نادیده نگهبانان. (81)

وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ الْعِيرَ الَّتِي - أَقْبَلْنَا فِيهَا صَلَّى وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (82)

و بپرس شهر را آنکه بودیم در آن و قافله را آنکه برگشته ایم ما در آن؛ و هر آئینه ما البته راستگویانیم. (82)

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا صَلَّى فَصَبْرٌ جَمِيلٌ صَلَّى عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (83)

گفت: بلکه آراسته است برای شما نفس های شما کاری را؛ پس شکیبائی زیبا است؛ شاید خدا اینکه بیاورد پیش من ایشان را همه یکجا. هر آئینه او، او است دانا، نهایت هوشیار. (83)

وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (84)

و رو گرداند از ایشان و گفت: ای آه من بر یوسف و سفید شد دو چشم او از اندوه پس او بود فرو خورنده خشم. (84)

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (85)

گفتند: قسم به خدا می کنی همیشه یاد یوسف را تا اینکه شوی سخت مریض یا شوی از هلاک شده گان. (85)

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي - إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (86)

گفت: جز این نیست که شکایت (بیان) می کنم پریشان حالی خود را و اندوه خود را به نزد خدا و می دانم از جانب خدا آنچه نمی دانید شما. (86)

يَبْنِي اَذْهَبُوا فَتَحَسَبُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَسَّوْا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ صَلَّى اِنَّهُ لَا يَبْسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ (87)

ای فرزندانم بروید پس جستجو کنید از یوسف و برادرش و نشوید مایوس از رحمت خدا؛ هر آینه او (کسی) نمی شود مایوس از رحمت خدا مگر قوم نامعتقدان. (87)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُّزَجَّجَةٍ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (88)

پس چون داخل شدند بر او گفتند: ای عزیز رسیده است ما را و خانواده ما را بدبختی و آمده ایم ما با سرمایه ناچیز و کم ارزش پس بده به تمام برای ما پیمان و صدقه کن بر ما؛ هر آینه خدا می دهد پاداش صدقه دهنده گان را. (88)

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ (89)

گفت: آیا دانستید شما آنچه کردید شما به یوسف و برادر او وقتیکه شما بودید نادانان. (89)

قَالُوا اَعَنْتَكَ لَآنْتَ يُوْسُفُ صَلَّى قَالَ اَنَا يُوْسُفُ وَ هَذَا اَخِي صَلَّى قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (90)

گفتند: آیا هر آینه تو البته هستی تو یوسف؟؛ گفت: من هستم یوسف و این است برادر من؛ به یقین منت گذاشت خدا بر ما؛ هر آینه او کسی که پرهیزگاری می کند و شکیبایی می کند پس هر آینه خدا نمی کند ضائع پاداش نیکوکاران را. (90)

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اَثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخَاطِبِينَ (91)

گفتند: قسم به خدا البته به یقین برگزیده است ترا خدا بر ما و هر آینه ما بوده ایم البته خطا کاران. (91)

قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْنَا الْيَوْمَ صَلَّى يَغْوِرُ اللّٰهُ لَكُمْ صَلَّى وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (92)

گفت: نیست ملامتی بر شما امروز؛ می آمرزد خدا برای شما؛ و او است رحم کننده ترین رحم کننده گان. (92)

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَاَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ اُنْوِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ (93)

بروید با پیراهن من این پس بیندازید آن را بر روی پدر من می شود بینا و بیاورید به من خانواده خود را همه یکجا. (93)

وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ اِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوْسُفَ صَلَّى لَوْ لَا اَنْ تُفَنِّدُونِ (94)

و چون جدا شد قافله گفت پدر ایشان: هر آینه من البته می یابم بوی یوسف را؛ اگر ننماید کوتاه فکر و بیخرد مرا. (94)

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (95)

گفتند قسم به خدا هر آئینه تو البته در گمراهی سابقه ات هستی. (95)  
فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا صلى قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي - أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (96)

پس چون که آمد بشیر (برادر یوسف) انداخت آن (پیراهن یوسف) را بر روی او پس برگشت بینا؛ گفت: آیا نگفته بودم من برای شما هر آئینه من می دانم از جانب خدا آنچه نمی دانید شما؟ (96)

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (97)

گفتند: ای پدر ما آمرزش بخواه برای ما گناهان ما را هر آئینه بودیم ما خطا کاران. (97)  
قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي صلى إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (98)

گفت: به زودی می خواهم آمرزش برای شما (از) پروردگار من؛ هر آئینه او، او است آمرزنده، با رحم. (98)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ أَوَىٰ - إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ (99)

پس چون داخل شدند بر یوسف جای داد به سوی خود پدر و مادر خود را و گفت: داخل شوید مصر را اگر بخواهد خدا به امن و امان و بی خطر. (99)

وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا صلى وَقَالَ يَا أُنْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا صلى وَقَدْ أَحْسَنَ بِي - إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (100)

و بالا برد پدر و مادر خود را بر تخت و فرو افتادند برای او سجده کنان؛ و گفت ای پدر من: این است تعبیر خواب من از پیش به یقین ساخت آن را پروردگار من راست؛ و به یقین بهتر ساخت برای من وقتیکه بیرون آورد مرا از زندان و آورد شما را از بادیه نشینی از بعد اینکه خلاف انداخت شیطان میان من و میان برادران من. هر آئینه پروردگار من باریک بین است به آنچه که می خواهد. هر آئینه او، او است دانا، نهایت هوشیار. (100)

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَليِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ صلى تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ (101)

ای پروردگار من به یقین دادی مرا از پادشاهی و آموختی مرا از تعبیر سخنان. پیدا کننده آسمان ها و زمین توئی کار ساز من در دنیا و آخرت؛ بمیران مرا مسلمان و یکجا کن مرا با اصلاح کاران. (101)

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ صلى وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا - أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ (102)

این است از اخبار نادیده وحی می کنیم ما آن را به سوی تو؛ و نبودی تو نزد ایشان وقتیکه جمع کردند کار شان را و ایشان می کردند دسیسه. (102)

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (103)

و نیستند بسیاری مردم و اگر چه حرص کنی تو از ایمان آورنده گان. (103)

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (104)

و نمی پرسی ایشان را بر آن از مزدی. نیست آن مگر پندی برای جهانیان. (104)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105)

و چه بسا از نشانه ئی در آسمان ها و زمین می گذرند بر آن و ایشان از آن گرداناند.

(105)

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (106)

و نمی آورد ایمان بسیاری شان به خدا مگر و ایشان می ورزند شرک. (106)

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (107)

آیا پس ایمن شده اند اینکه بیاید به ایشان مصیبت همه گانی از عذاب خدا یا بیاید به ایشان

قیامت ناگهانی و ایشان نمی فهمند؟ (107)

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي - أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي - وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ

الْمُشْرِكِينَ (108)

بگو: این است راه من می خوانم به سوی خدا. بر بینائی من و کسی که می کند پیروی مرا؛

و پاک است خدا و نیستم من از مشرکان. (108)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ - أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ - وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا - أَ فَلَا تَعْقِلُونَ

(109)

و نفرستاده ایم ما از پیش تو مگر مردانی که می فرستادیم ما وحی به سوی ایشان از مردم

شهر ها. آیا پس نکرده اند سفر در زمین پس ببینند چگونه است سرانجام آنان از پیش

ایشان؟ و البته خانه آخرت بهتر است برای آنانکه پرهیزگاری کردند. آیا پس نمی اندیشید؟

(109)

حَتَّىٰ - إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ - وَ لَا يُرَدُّ

بِأَسْنَأِ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (110)

تا اینکه وقتیکه ناامید شدند پیغمبران و گمان کردند اینکه ایشان به یقین به دروغ نسبت کرده

شده اند آمد ایشان را یاری ما پس نجات داده شد کسی را که می خواستیم ما؛ و نشد رد

جزای ما از قوم گناه گاران. (110)

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ - مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ

وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْقَوْمِ الْيُؤْمِنُونَ (111)

البته به یقین است در سرگذشت های ایشان پند برای صاحبان خرد. نیست سخنی بربافته شده  
ولیکن تائید کننده آنکه میان دستان او است و بیان همه چیز و هدایت و رحمت برای گروهی  
که می آورند ایمان. (111)